

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

برهان هشتم بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر این هست که امر به معروف و نهی
از منکر مقدمه اصلاح جامعه یا بقاء صلاح در جامعه است. احد الامرین. اگر جامعه‌ای
است که واجد صلاح نیست، در آن فساد و نادرستی رواج دارد امر به معروف و نهی از
منکر مقدمه اصلاح هست. و اگر صلاح دارد حالا بعضی‌ها هی پیدا می‌شوند، هی
می‌خواهند برخلاف صلاح منشی کنند اگر این جا نهی نشود کم‌کم این جامعه عوض
می‌شود پس مقدمه ابقاء صلاح هست.

و صلاح جامعه این حسن است. سید الشهداء سلام الله حسب نقل فرمود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (ص)»

خب پس بنابراین اصلاح جامعه هم این حسن و مقدمه امر حسن لزومی هم به حکم عقل
و به درک عقل لازم الاتیان است پس بنابراین امر به معروف و نهی از منکر لازم الاتیان
است. این هم بیانی است که به خصوص در بعض از بیانات افراد روی این خیلی هم تکیه
می‌شود و گفته می‌شود. از روایات مبارکات هم که بود «بها تقام الفرائض، بها چه و بها
چه...» که اصلاح جامعه و تهذیب جامعه از مفاصد و متحلی شدن آن به فضائل این به
برکت امر به معروف و نهی از منکر محقق می‌شود. پس این مقدمه اصلاح یا ابقاء صلاح
جامعه هست و آن هم که حسن است پس بنابراین امر به معروف و نهی از منکر می‌شود
واجب.

خب مما تقدم در براهین سابقه مواقع نظر در این بیان هم قهراً روشن می‌شود.

یک، این که به این تقریبی که حالا بیان شد. مقدمیت این در فرضی است که قطع به
تأثیر داشته باشیم. اما در جایی که ما قطع به تأثیر نداریم احتمال فقط تأثیر می‌دهیم پس
احراز مقدمیت نمی‌کنیم تا این که این برهان تطبیق بشود، تمسک به دلیل است در شبهه
مصاداقیه.

دو، این که این صلاح جامعه که گفته می‌شود خب یک صلاح‌هایی است که عقل یُدرك اما
بسیاری از واجبات که آن را هم ما صلاح جامعه می‌دانیم همان حرف قبلی است که این
صلاح بودن برای جامعه و این که جامعه‌ای که او را دارد صالح است فرع بر این است که
این صلاحیتش مطلقه باشد، نه صلاحیتی باشد که باید مِن داعی درونی باشد نه
به دعوت دیگران و بعث دیگران. و بسیاری از امور تعبیه که در شرع هست لولا ادله
شرعیه بر ما ثابت نیست که چه جوری است. بنابراین همان نحو ارسالی که در آن بیانات

قبل بود این جا هم وجود دارد.

اما این اصلاح جامعه یا بقاء صلاح در جامعه هم این ذات مراتب است، نمی‌توانیم بگوئیم همه مراتبش ضرورت است و حسن لزومی دارد. حسن لزومی که بخواهیم بگوئیم این مقدمه‌اش هم لازم الاتیان است. بله یک جامعه‌ای که همه‌شان مثلاً در آن جامعه اهل تهجد باشند، همه به مراتب عالیه تقوا واصل بشوند، همه آن‌ها سلمان روزگار باشند خیلی جامعه خوبی است ولی آیا این واجب است؟ ضروری است؟ حسن هست، ولی آیا این یک جامعه‌ای است که ضرورت دارد به حیث که مقدمه آن هم باید بگوئیم. یا نه، اگر یک جامعه‌ای اکثریتش صالح بودند حالا ولو یک تک و توک‌هایی توی آن پیدا می‌شود. این جا هم عقل می‌گوید شما باید آن تک و توک را هم ملحق به جامعه بکنید، مطلقاً. این مطالب یک مقداری حدود و ثغورش برای ما روشن نیست و دلیل می‌خواهد. بله فی الجمله قابل تصدیق است و نه بالجمله. البته اگر با مراجعه به ادله شرعیه ممکن است حدود ثغور بهتری یا بیشتری روشن بشود اما از دیدگاه دلیل عقلی بخواهیم یک دلیل عقلی اقامه کنیم در این جا این، این اشکالاتی را دارد که عرض شد.

بیان نهم:

بیان نهم دفع ضرر مقطوع و محتمل است. از راه دفع ضرر مقطوع و محتمل گفته می‌شود. باز به این بیان که امر به معروف و نهی از منکر مقدمه دفع ضرر مقطوع یا محتمل است. و چون دفع ضرر مقطوع یا محتمل حسن است بنابراین مقدمه‌اش هم حسن می‌شود و لازم الاتیان می‌شود.

سؤال: ...

جواب: حالا داریم توضیح می‌دهیم.

توضیح این مسأله هم این است که براساس آن چه که گفته می‌شود به خصوص جامعه‌شناسان می‌گویند، می‌گویند مفسد جامعه و مفسادی که دامنگیر دیگران می‌شود این جور نیست که متوقف بر دیگران باشد، این سرایت به شخص هم می‌کند. پس بنابراین فساد دیگران به خصوص اگر این فساد گسترده بشود آن فساد باعث می‌شود که شخص هم یا قطعاً ضرر کند، یا محتمل است این چنین بشود. و عقل می‌گوید دفع ضرر محتمل واجب است و لازم است. پس مقدمه‌اش این که دفع ضرر... یعنی مقدمه اولی که دفع ضرر مقطوع و محتمل لازم است این که واضح است و مبنای مطلب است در علم کلام برای اصل دنبال دین رفتن و خداشناسی و این‌ها. در اصول هم که دفع ضرر محتمل مدرک است برای اصالة الاحتیاط در مواردی. این کبری کبرای پذیرفته شده‌ای است. صغری را هم می‌گوئیم این جا چطور احتمال ضرر وجود دارد؟ براساس آن قاعده علم الاجتماع و این که ضررهای اجتماعی و دیگران ولو ابتدائاً مباحثراً بر آن‌ها است اما این باعث می‌شود که انسان هم متضرر بشود. مثلاً از باب مثال اگر مدارس که ما بچه‌هایمان را می‌خواهیم بفرستیم به مدارس این‌ها فاسد باشند، خب وقتی مدارس فاسد شدند انسان از دو حال امرش خارج نیست؛ یا فرزندانش را بفرستد توی این مدارس یا نفرستد. اگر نفرستد این‌ها بی‌سواد باقی می‌مانند و ترقی نمی‌کنند، مشکلات فراوانی دارند این مشکلات مضاری است که بر این ولیّ وارد می‌شود. اگر بفرستد و آن جا نعوذ بالله فاسد باشند بعد باز این مشکلات آبرویی برای این هست، مشکلات عاطفی برای این هست و حتی مشکلات مالی برای این هست و چه و چه و چه.... بنابراین اگر جامعه خدای نکرده فاسد

شد این جور نیست که بگوید خب آن‌ها فاسد شدند ما که بحمدالله سالم هستیم. نه، این باعث می‌شود اشخاص دیگر، آن شخصی هم که خودش به وظایفش می‌خواهد عمل بکند متضرر بشود. پس کل واحد از افراد جامعه برای خاطر این که چنین مسأله‌ای پیش نیاید که آن‌ها هم قطعاً در بعضی فروض ضرر خواهند کرد و در بعض فروض محتمل است که او هم... مثلاً هنوز بچه‌دار نشده ولی احتمال می‌دهد اگر این بشود فردا بچه‌دار شد این جوری می‌شود، می‌شود ضرر محتمل. پس بنابراین دفعاً للضرر المحتمل أو المقطوع باید اقدام بکند بر این که ... و بهترین راه و بهترین مقدمه‌اش امر به معروف و نهی از منکر است. این هم این بیان. خب این هم یک بیانی است که از نظر بیان اجتماعی و این‌ها شاید در خیلی از نوشته‌ها هم این بیان بیاید حالا ندیدم ولی ممکن است در یک نوشته‌های مختلف که بحث‌های اجتماعی می‌کنند و این‌ها این جوری بیاناتی هم وجود داشته باشد.

آیا بیان تمام است یا تمام نیست؟

أما الكبرى که دفع ضرر محتمل یا مقطوع واجب است، آقایان گفتند آن که عقل می‌گوید واجب است دفع ضرر اخروی است اما ضرر دنیوی را عقل نمی‌گوید که دفعش لازم است. پس بنابراین اگر شما مقصودتان دفع ضرر اخروی است این محصور می‌شود به همان مواردی که بدانید ضرر اخروی بر شما وارد می‌شود، بر خودتان و وقتی شما خودت فاعل این مسأله نیستی چه ضرر اخروی بر شما وارد می‌شود؟ مطمئن هستی همه فاسد بشوند، شما خداپرست و خدا ترس هستی، وظایف خودت را انجام می‌دهی. این چه ضرر اخروی بر شما وارد می‌شود.

سؤال: نقل مستقیم دیگر ضرر اخروی را باید دفع کند.

جواب: حالا یک مقداری تأمل بفرمایید من زوایای قضیه را بحث کنم.

و اما آن مثالی که زدیم؛ فرزندانش کذا می‌شوند، فلان می‌شوند و این‌ها، این‌ها ضررهای دنیوی است نه ضرر اخروی. چون «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام/164). حالا آن‌ها بشوند که پای این نیست. این به وظیفه اگر عمل بکند. مگر این که

سؤال: ...

جواب: بله. اشکالی ندارد. نه آن که نیست. جنگی بپا نکنید که آن جنگ وقتی شد همه را می‌سوزاند. اما این اول کلام است که این ...

خب این فرمایشی است که در اصول متعارف است و متداول است که بسیاری از اعظام اصول و فقه فرمودند ضرر اخروی واجب الدفع است، هم مقطوع آن، هم محتمل آن. اما ضرر دنیوی این چنین نیست. اما این مسأله در اصول بیان شد که آن که عقل می‌گوید اعم است. بله بعضی از مضار دنیوی و بعضی از ضررهای دنیوی بله عقل نمی‌گوید اما مضار مهمه آن... مثلاً آیا عقل انسان حکم نمی‌کند که حق ندارد یکهو دو تا چشم‌هایش را کور بکند. این قبحش را درک نمی‌کند، این نباید آن را عقل درک نمی‌کند؟ که این ضرر را به خودت برسانی. ضررهای عمده چه در دنیا، چه در آخرت که البته عمده آخرت با عمده دنیا قابل مقایسه نیست اما وقتی عمده شد عقل در هر دو جا می‌گوید. اما ضررهای جزئی ممکن است بعضی عقوبت‌های جزئی عالم آخرت هم حالا عقل اگر بنا شد این جا بگوید، نه اگر فرض کنید یک ضرر جزئی، خیلی جزئی مثلاً فرض کنید روایتی و امری از شارع رسید به این که اگر کسی مثلاً فلان واجب را انجام ندهد فقط به اندازه

این که اگر یک مثلاً زنبور عسلی یک دفعه بگردد و یک چند لحظه‌ای درد می‌گیرد و این‌ها به همین اندازه در قیامت مشکل پیدا می‌کند. توی دنیا لازم نیست این قدر از این پرهیز بکند، عقل نمی‌گوید فلذا این‌هایی که غسل درست می‌کنند می‌دانند. نه یک بار، بلکه صد بار، هزار بار مبتلا به این می‌شوند می‌گویند باشد. این مهم نیست این قدر در مقابل آن استفاده‌ای که می‌کنند. یا کسی برای تفریح و این که می‌خواهد ببیند چه جوری می‌گوید حالا یکی دو تا هم به ما زدند، این که چیزی نیست. حالا دو ساعت درد می‌گیرد و خوب می‌شود.

بنابراین ضررهای عمده چه دنیوی و چه اخروی مهم است و عقل می‌گوید باید این را دفع بکنید، کنار بزنید. خب اگر می‌بیند که فرزندش را اگر بفرستد فلان جا این آبروپی برای او بعداً درست می‌شود، این معتاد می‌شود، هروئینی می‌شود، کذا می‌شود خدای نکرده. این عقل می‌گوید باید جلوی این کار را بگیری. بنابراین مناقشه در کبری به نحو کلی این تمام نیست، این کبری هم در نسبت به مضار دنیوی و هم نسبت به مضار اخروی عقل مُدرک است و یا حاکم است.

اما آن اشکال که این با امر به معروف و نهی از منکر... آن اشکال این جا هم سر جای خودش باقی است که این بالاخره در جایی است که مقدمیت آن محرز باشد؛ یا به فردی یا به جمع. مثلاً بگوید همه ما... چون بعداً خواهیم گفت ان شاءالله در این که واجب کفایی اگر می‌داند خودش تنها اثر نمی‌گذارد باید یک جمعی بشوند. خب این در جایی است که قطع به تأثیر داشته باشد تا از این راه خواهیم استفاده کنیم، از راه مقدمیت. اما مجرد احتمال تأثیر؛ شاید جلوگیری بکند این مقدمیت را اثبات نمی‌کند.

علاوه بر این که جامع بین الامور نه خصوص امر و نهی می‌شود. پس عنوان امر و نهی، به عنوان امر و نهی این هم اثبات نمی‌شود. بله جامع در این صورت اگر برهان عقلی بخواهیم مدرک مان باشد... جامع، نه آن چه که حتماً در فقه گفته شده که بر آن برهان عقلی بخواهیم اقامه بکنیم. و هم چنین بعضی از امور دیگری که قبلاً گفتیم که به دقت در این جا هم قابل پیاده شدن هست.

سؤال: استاد اگر مطلقاً مهم باشد ... احتمال ...

جواب: ببینید علاوه بر این که این مضاری که ما می‌گوییم که این‌ها مهم است یا مهم نیست از نظر عقلی بعضی‌هایش ما نمی‌دانیم. اگر شارع فرمود می‌فهمیم که مضار دارد، اگر شارع نفرمود که ما نمی‌فهمیم مضار دارد خیلی از این‌ها.

سؤال: استاد عنوان دفع ضرر محتمل بایستی حتماً ما بدانیم نتیجه حاصل می‌شود، یعنی بدانیم امر به معروف...

جواب: از باب مقدمه. اگر از باب مقدمه... الان بیان یازدهم که می‌گوییم یا در بیان دیگری است که... در بیان یازدهم این است که نمی‌گوییم مقدمه....

سؤال: ...

دهم. در بیان دهم نمی‌گوییم مقدمه. می‌گوییم بعضی از امور جوری است که باید احتیاط کرد. به احتمال تأثیر هم باید اهتمام ورزید. مثلاً اگر خدای نکرده خبر داده شد که یک زلزله شدید ده ریشتری می‌خواهد بیاید، احتمال است که تمام جاها کن فیکن بشود ولی

آدم احتمال می‌دهد که اگر برود مثلاً فلان جا بایستد آن جا شاید مصون باشد یا ضرر کمتری به او وارد بشود. یا ممکن است اصلاً ضرری نباشد. این جا عقل می‌گوید احتیاط کن. حالا این دفع ضرر محتمل یا مقطوع اگر آن ضرر محتملش و آن ضررش خیلی بالا باشد لازم نیست احراز مقدمیت بشود تا ما بگوییم از راه مقدمیت اگر بخواهیم اثبات بکنیم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه بشود. نه، این جا عقل یک حکم آخری دارد، می‌گوید احتیاط، می‌گوید احتیاط کن. خب بنابراین اگر ما بتوانیم تصویر کنیم و اثبات کنیم که در اثر امر به معروف نکردن و نهی از منکر نکردن یک ضررهای مهم که عقل آن جاها حکمش این است که باید احتیاط کنی که نکند پیش بیاید. مثلاً اگر احتمال بدهیم که اگر ما سکوت کنیم و این‌ها، اگر حرف نزنیم اندراس دین لازم می‌آید. بیضه اسلام در خطر قرار می‌گیرد. در آن صورتی که این احتمال را می‌دهیم که اگر وضع این جوری برود جلو اثر نمی‌کند ولی اگر ما هم هیچی نگوییم اندراس دین لازم می‌آید، اساس دین... این جا عقل می‌گوید باید چه کار بکنید؟ عقل این جا می‌گوید باید جلوگیری بکنی، باید احتیاط بکنی. احتمال می‌دهیم، نمی‌دانیم آیا مثلاً فرض کنید این داعشی‌ها خذلهم الله تعالی قبور مطهره ائمه علیهم السلام را هدم خواهند کرد یا نه؟ این شبهه موضوعیه است، شاید هم نمی‌کنند. این جا می‌گوید نه، اگر احتمال می‌دهی، احتمال آن نیشقولی نیست، احتمال عقلانیه است باید جلوی او را بگیرد که این هتک نسبت به اولیای الهی محقق نشود. دین این جور متزلزل نشود در اذهان، این جور... خب این جاها هم همین جور است. بله این هم بیان خوبی است اما نسبت به نه تمام واجبات و فرائض، بخشی از واجبات و فرائض که این چنین اهمیتی دارد که احتمال می‌دهیم این چنین باشد باید احتیاط بکنیم آن جا بله به این برهان می‌توانیم تمسک کنیم برای این که در آن موارد عقل می‌گوید امر به معروف و نهی از منکر اگر تنها طریق است واجب است، اگر هم تنها طریق نیست به جامعش که این هم فردی از آن است در این موارد می‌توانیم. اما این که بخواهیم بگوییم فی کل مورد مورد... الان یک کسی نماز خوانده، یک تکلمی کرده، سجده سهوش را انجام نمی‌دهد. به این دلیل بخواهیم تمسک کنیم بگوییم واجب است، عقل می‌گوید باید این را نهی از منکر بکنی یا امر به معروف باید بکنی. این نمی‌توانیم. پس این هم بیان خوبی است و برهان خوبی است فی الجمله برای بعضی موارد نه کل موارد.

خب تا حالا چند تا شد؟

- ده تا.

تلك عشرةً كاملة، یکی دو تا دیگه هم بگوییم که... حالا به چهارده معصوم نمی‌رسد، به دوازده معصوم کفایت می‌کنیم.

سؤال: ...

جواب: قهراً این‌ها معمولاً... این جا بله، تعلیقی است. یعنی اندراس شریعت، اگر شارع می‌گوید بگذار باشد. خب باشد ما که دیگه کاسه از آش داغ‌تر نیستیم. بعضی‌هایش در بعضی موارد تعلیقی است.

سؤال: حتی اگر ... لازم نیاید توی برهان نهم عنوان ...

جواب: نه دفع چیز دیگری است حالا ما داریم امر به آن می‌کنیم.

سؤال: ...عنوان دفع به محتمل‌ها هم مثلاً اگر بگویند شما دفاع کنید ... که حتماً یک

دشمنی بیاید و ما بدانیم توی آن جنگ پیروز می‌شویم و این دفع می‌شود ... دفع فقط در آن حالت شامل بشود. حتی اگر احتمال بدهیم که می‌توانیم دشمن را دفع کنیم از باب ... دفع عقلاً اطلاق می‌شود بگوئیم. ... مثل قبلی نیست که لزوم صیانت از ... مولى ...

جواب: نه، آن که دفع نیست. پس بگوئید قضیه این است که در مقام دفع برآیم و الا نمی‌دانی دفع می‌شود یا نه.... بیان همین بود دیگه این جا که ما از راه مقدمیت در این استدلال نمی‌آییم. می‌گوئیم بعضی از موارد مواردی است که وقتی آن ضرر مقطوع است یا محتمل است عقل در آن موارد می‌گوید باید احتیاط بکنی یعنی راه‌هایی که ممکن است اگر آن راه را استطرار کنی آن ضرر از بین برود آن را باید انجام بدهی ولو احرار مقدمیت هم نکردی، ولو قطع هم نداری. مواردی هست که این چنینی است.

سؤال: استاد ببخشید کل واجبات مصلحت لازمه ندارد؟

جواب: نمی‌دانیم در چه حد هست، در این حد نمی‌دانیم هست یا نیست همه‌شان.

سؤال: به خاطر این که ملزومه بوده شارع...

جواب: اما در این حد است که اگر شک هم داری احتیاط بکنیم.

اما یازدهم، بیان یازدهم اقتضاء الحکمة هست که بعضی اجله به این استدلال فرموده‌اند.

فرموده‌اند که حکمت همان جوری که در مورد خدای متعال گفته شده که اقتضاء می‌کند که خدای متعال باید جعل تکلیف کند، ارسال رسل بفرماید، انزال کتب بفرماید و براساس آن هرچه که موجب تقرب عباد به مصالح‌شان و دفع مفاسدشان می‌شود، آن‌ها را نزدیک‌تر می‌کند براساس قانون حکمت بر خدای متعال یعنی لازم است که خدای متعال آن را انجام بدهد. حالا با عذرخواهی از این تعبیراتی که ما نسبت به ساحت قدس الهی در اثر ضیق خناق داریم. خوب این همان طور که حکمت آن جا اقتضای این را دارد و ما در علم کلام به این دلیل می‌گوئیم ارسال رسل و کتب و جعل تکالیف و تشریع احکام لازم هست همین دلیل می‌گوید هر حکیم دیگری ولو غیر خدای متعال، لازم است این کار را بکند. حکمت وقتی اقتضاء می‌کند فرق نمی‌کند که آن حکیم خدای متعال باشد یا غیر خدای متعال باشد. چون این علت معمم است دیگه. حکمت وقتی اقتضاء کرد. بنابراین براساس حکمت هر حکیمی که... هر انسان عاقل و شاعری هم حکیم است دیگه. حالا حکمت‌ها منتها چیه؟ این مراتب دارد. مرتبه اعلی که لانهای فوقه و آن مال خدای متعال است. و لکن انسان‌های دیگر هم همه حکیم هستند. آن‌هایی که عاقل هستند و شاعر هستند و این‌ها، این‌ها هم حکیم هستند.

اصل حکمت نه مرتبه عالی حکمت، اصل حکمت این را اقتضاء می‌کند. بنابراین امری نیست که مختص به خدای متعال باشد پس بنابراین دیگران هم باید این کار را بکنند و مردم را تقرب بکنند به مصالح‌شان و تضعیف کنند عن مفاسدشان برای خاطر این که حکمت این مسأله را اقتضاء می‌کند. این در ...

«و ستدل علی وجوبهما العقلی بقاعدة اللطف كما نص علیه فی الاقتصاد (یعنی شیخ طوسی در کتاب اقتصاد) و المختلف و ایضاح الفرائد و غیرها و تقریبا هو بأن یقال إنّ الحکمة كما تقتضی لزوم ارسال الرسل و التکلیف و الوعد و الوعد و الانذار و التبشیر و نصب الائمة (یا و نصب الائمة) من ناحية الله تعالى للتميم الغرض و هو تقرب العباد نحو

المصالح و تبعيدهم عن المفاسد كذلك تقتضى تلك الحكمة أن نأثى بما يوجب تقرب العباد و تبديلهم (ما هم باید همین کار را بکنیم) اذ الملاك و هو الحكمة المذكورة عام و لا يتخص ذلك بالله تعالى بل يشمل كل حكيم فالحكمة تقتضى ذلك من كل حكيم»

عرض می‌کنم به این که این بیان محل اشکال هست. برای خاطر این که در مورد خدای متعال که می‌گوییم حکمت اقتضاء می‌کند تکلیف بفرماید، ارسال رسل بفرماید. آن جا برای این است که خلق کردن خدا از لغویت خارج بشود. چون خدای متعال خَلَقَ. خلق برای چی کرده؟ باید یک غرضی خدا داشته باشد. آن غرض که ارتقاء انسان‌ها است حاصل نمی‌شود مگر این که راه را به آن‌ها نشان بدهد و الا لولا ارسال الانبیاء، آن خلق می‌شود عبث. آن آفرینش می‌شود عبث. بنابراین حکمت و این که کار باید براساس حکمت باشد نه کار لغو باشد، کار بیهوده نباشد، سُدی نباشد، عبث نباشد، گفته می‌شود ... و این نمی‌شود الا به چی؟ به این که تکلیف جعل بکند، راهنمایی بکند، ارسال رسل بفرماید، انزال کتب بفرماید و از این جهت. اما بندگان او که کسی را خلق نکردند تا اگر این کارها را نکنند کارشان عبث بشود. فلذا از این آن کاری که آن جا گفته می‌شود بر آن اساس است که گفته می‌شود اما این اقتضاء نمی‌کند که دیگری هم که خلق نکردند. کاری نکردند که اگر ... نکند. بله این اگر بخواهد همان حرف قبلی می‌شود که از باب نوع پرستی، از باب چی بگوییم مصالح است، آن آن برهان می‌شود نه برهان حکمت بخواهد بشود.

و این قاعده لطفی که آقایان به آن تمسک کردند آن چیز دیگری است که بعداً خواهیم گفت و ما فعلاً در تقریر دلیل عقلی به نحو حکومت هستیم. آن قاعده لطف تقریر به نحو کشف است که حالا خواهیم گفت. پس بنابراین از این راه؛ از راه دلیل حکمت به این توضیحی که دادیم نمی‌توانیم بگوییم. و شواهد فراوانی هم داریم بر این که این کار واجب نیست، لازم نیست. در شریعت هم آمده. مثلاً در شریعت آمده نسبت به اهل خلاف، رهای‌شان کنید، لازم نیست شما بروید اهل خلاف را شیعه کنید. لازم نیست که مسیحی‌ها را بیایید شیعه کنید. لازم نیست که یهودی‌ها را شیعه کنید. آیا این برخلاف حکمت آن وقت نیست. اگر حکم جزمی عقلی هست، وجوب شرعی یا چیزی نیست که بگوییم تعلیقی است، اگر شارع اجازه می‌داد. نه، عاقل باید طبق حکمت کار کند، هیچ کس نمی‌تواند به او بگوید برخلاف حکمت کار کن. اگر این حکمت اقتضاء می‌کرد که ماها هم باید این کار را بکنیم خب لَزَمَ عَلینا که باید باعث بشویم که همه اهل خلاف تا آن جایی که قدرت داریم، می‌توانیم آن‌ها را شیعه کنیم، چه کنیم. گفتند نه رهای‌شان کنید. «ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُ الْأَمَلُ» (حجر/3) و خیلی. یا ارشاد جاهل، ارشاد غافل، در همه مسائل. گفتم دیروز گفتند فی الجمله اگر جاهل به ما مراجعه کرد بله واجب است جوابش را بدهیم اما لازم نیست به حسب ادله راه بیفتیم جاهل‌ها را پیدا کنیم و تعلیم کنیم. کارحسنی است اما این که عقلاً ضروری باشد به حیث که اگر نکردیم معاقب باشیم این دلیل عقلی بر این مسأله وجود ندارد.

سؤال: ذرهم ...

جواب: حالا آن ذرهم از باب نمی‌خواهم بگویم آن ذرهم الان این جا آن ممکن است عقوبتاً باشد یعنی بعد از این که اثر نکرده می‌گوید دیگه غصه نخور و لشان کن در خصوص آن‌ها.

و اما بیان دوازدهم که آخرین بیانی است که عرض می‌کنیم، نه آخرین بیانی است که

می‌شود گفت. حالا این آخرین بیانی است که عرض می‌کنیم که دیگه شاکله برهان‌هایی که می‌شود اقامه کرد دیگه روشن است، دیگه در این شاکله‌ها قرار می‌گیرد و آن این است که بنابر مسلک حق الطاعة که این اگر آن وقت توی ذهن‌مان آمده در اعداد بعد از آن سه و چهار ذکر می‌کردیم چون در رابطه مولی بود، این هم در رابطه با مولی است.

بنابر مسلک حق الطاعة مثل مسلک شهید صدر که قاعده قبح بلا بیان را قبول ندارد می‌گوید هرچی شما احتمال می‌دهی شارع بخواد عقل می‌گوید باید بیاوری مگر مرخصی بیاید. حق الطاعة مولی دامن‌اش التكاليف المحتملة را هم می‌گیرد. مثل شبهات حکمیه قبل الفحص که همه قائل هستند. قبل الفحص می‌گوید اگر تکلیفی باشد و شما فحص نکنی آن تکلیف منجز است و حق طاعت مولی دارد. فرمایش ایشان با قوم فرقت این است که آن‌ها فقط قبل الفحص را می‌گویند ایشان بعد الفحص را هم می‌گوید چنین حقی وجود دارد. این حق الطاعة. خب این جا این جور می‌شود تقریر که ما احتمال می‌دهیم وجوب امر به معروف و نهی از منکر را شرعاً. دلیلی پیدا نکردیم بر ترخیص چون همه ادله مرخصه‌ای که احتمال بود جواب دادیم. البته این جواب‌های تفصیلی‌اش به درد می‌خورد نه اجمالی. چون جواب‌های اجمالی بر ضوء ادله وجوب بود. نه، جواب‌های تفصیلی که دادیم بخشی از آن. خب آن‌ها را هم که نداریم پس احتمال وجوب امر به معروف و نهی از منکر می‌دهیم، دلیل مرخص هم نداریم، حق الطاعة عقلی می‌گوید بیاور. باید احتیاط کنی باید بیاوری.

سؤال: ... وقتی ادله وجوب داریم که اصل حق الطاعة را نمی‌توانیم به آن اتخاذ کنیم.

جواب: این از آن اصل‌هایی نیست که می‌فرمایید اصلٌ حیث لا دلیل.

خب فرض کنید هیچ بیانات دیگری نداشته باشیم. دلیل شرعی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر نداشته باشیم. فرض داریم این جور می‌کنیم دیگه. هیچ دلیل آیه و روایتی بر این مسأله نباشد. اجماع و فلان و این‌ها نباشد. می‌گوییم ما باشیم و عقل‌مان می‌گوید امر به معروف باید بکنید، چرا؟ چون احتمال می‌دهیم. احتمال می‌دهیم واجب باشد. مرخص هم که از طرف شارع نرسیده پس عقل ما می‌گوید باید بیاوریم. این هم آخرین بیانی است که برای ...

در این جا یک مسأله مهمی است که قبل از این که وارد بحث بعدی بشویم یعنی تقریب که امروز می‌خواهیم آن را هم عرض بکنیم که دیگه از دلیل عقلی فارغ بشویم ان شاءالله وارد مسأله بعد بشویم.

مطلب مهمی که این جا هست و حالا دیگه من به طور مستوفی وارد نمی‌شوم فقط ارجاع به علم اصول می‌دهم این است که قد یقال که ولو شما اثبات بکنید که عقل یدرک وجوب امر به معروف و نهی از منکر را، نه یکشف، یدرک. این لاقیمة له، یا لا اثر له اثر مهماً. چرا؟ برای خاطر این که از آیات فراوان قرآن استفاده می‌شود که خدا می‌فرماید من تا خودم جعل حکم نکرده باشم عقاب نمی‌کنم «و ما کُتِّبَ معذبین حتی نبعث رسولاً» خب عقل درک بکند اگر فرض کردی دلیل شرعی بر این وجوب امر به معروف و نهی از منکر نداریم خدا می‌گوید من عقاب نمی‌کنم. پس خیال‌مان راحت است. اگر هم بگوییم نفی عقاب مستلزم نفی استحقاق است خب استحقاق هم دیگه وجود ندارد، نه عقاب است نه استحقاق است خیال‌مان راحت است. بنابراین کسی که می‌خواهد به دلیل عقلی تمسک

کند باید این مبحثی که در اصول در ذیل آیه شریفه تعذیب محل کلام قرار گرفته آن جا تنقیح کند این مسأله را که بله حکم عقلی هم باعثیت می‌تواند داشته باشد و ما از طرف شارع در آن مواردی که حکم عقلی داریم و شرعی نداریم امنیتی نداریم یا ... نه امنیت از عقاب داریم و نه امنیت از استحقاق عقاب داریم. این بحث بحث تفصیلی است که ارجاع می‌دهم به آن جا و جای بحثش آن جا هست.

اما تقریب استدلال به نحو کشف:

به نحو کشف بیانش این است که بر خدای متعال لطف لازم است؛ قاعده لطف، این کبری. صغری؛ آیا ... لطف یعنی چی؟ یعنی کاری که مردم را به مسائلشان تقریب می‌کند، راه را هموار می‌کند برای آن‌ها و از مفاسد آن‌ها را دور می‌کند، این لطف است. هر کاری که این کار از دستش بیاید این لطف است. قاعده لطف می‌گوید این لطف بر خدای متعال لازم است و براساس این قاعده لطف ارسال رسل، انزال کتب گفتند لازم است و براساس همین هم گفتند اگر اتفاق فقهاء در عصر واحدی بر یک فتوا شد و آن فتوا خلاف واقع بود لطفاً بر خدا لازم است که الغاء خلاف کند. ... لطفی براساس این است.

خب حالا این جا گفته می‌شود قطعاً این که خدا تشریع کند که بر شما واجب است امر به معروف و نهی از منکر این لطفٌ بالعباد. این تشریع لطف است که موجب می‌شود که عباد تقریب به مصالحشان بشوند و تبعید از مفاسدشان بشوند. پس صغری؛ این که این تشریع لطفٌ از آن طرف لطف هم که بر خدای متعال لازم است پس کشف می‌کنیم که خدای متعال این تشریع را انجام داده است. پس این تقریب می‌شود تقریب دلیل عقلی به نحو کشف که کشف کنیم خدای متعال انجام داده است. این بیانش.

این بیان اولاً مبنی بر قبول قاعده لطف است که بحث تفصیلی آن در کلام و در اصول است در ذیل بحث اجماع آن جا به تفصیل بیان شده که این قاعده لااصل لها، این درست نیست اگرچه بزرگانی هم حتی من المعاصرين قائل به این قاعده.... مرحوم شعرانی در شرح تجویدی که دارد از طرفداران این قاعده است و بعض بزرگان دیگر حتی از معاصرین.

اما بزرگانی هم مثل محقق خویی و غیر ایشان مرحوم امام علی ما بیالی این‌ها فرمودند این قاعده درست نیست و این که هر لطفی بر خدا لازم است، نه عقل چنین چیزی را درک نمی‌کند. البحث فی محله.

ثانیاً خب این در جایی است این لطف که بر عباد این لطف هست اما در جایی است که مزاحم با عدم لطف دیگری نباشد. خب بله بر هر تک تک ما که واجب می‌شود امر به معروف و نهی از منکر بکنیم برای غیر ما لطف است نسبت به او هست اما یک زحمتی است به دوش ما. این با این تراحم می‌کند. ممکن است خدای متعال در اثر این تراحم که «یرید بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» واجب نکرده باشد و تشریع نکرده باشد.

پس بنابراین ما از دلیل عقلی هم نمی‌توانیم به نحو کشف اقامه کنیم به دلیل عقلی بر این که خدای متعال این تشریع را فرموده است. بنابراین دلیل مهم در باب دلیل نقلی است که بحمدالله قبلاً اقامه شد فثبت وجوب امر به معروف و نهی از منکر به ادله سابقه ان شاء الله بحث بعدی راجع به فرع بعد است که گمان می‌کنم به حسب جواهر که داریم

پیش می‌آییم بحث این است که این وجوبش وجوب عینی است یا وجوب کفایی.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.